‹هوالحکیم›

عنوان:

قوای ظاهری و باطنی انسان

دکتر باقرپور کاشانی

صَلَّی اللّهُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الزَّمان

『@SERATEHAGH1』

قوایی که انسان درك می‌کنه به اون‌ها، قوای مُدرکه به دو صورت هست؛ یا مُدرك از خارج هست، یا مُدرك از داخل؛ یعنی قوای ادراکی که انسان داره یا خارج رو درك می‌کنه، یا اموری که در درون خودش هست درك می‌کنه. خب قوای مُدرکه‌ای که در ارتباط با خارج هست، همین حواس ظاهری هست: قوه‌ی باصره (بینایی)، قوه‌ی سامعه (شنوایی) قوه‌ی ذائقه (چشایی)، قوه‌ی شامه (بویایی) و قوه‌ی لامسه (بساوایی). حالا این قوه‌ی لامسه در نظر گروهی از فلاسفه گفتن که این خودش بر چهار نوع تقسیم می‌شه، به چهار حیثیت در نظر گرفتن. گفتن قوه‌ای که به وسیله‌ی اون سردی و گرمی رو می‌فهمه، قوه‌ای که خشکی و تری رو می‌فهمه، قوه‌ای که نرمی و سفتی رو می‌فهمه، قوه‌ای که صافی و ناصافی رو می‌فهمه. علی ای‌حال این حواس خمسه، این قوایی که به‌واسطه‌ی اون، خارج رو نسبت به اون‌ها می‌بینه، می‌شنوه، استشمام می‌کنه، لمس می‌کنه، یا ذائقه می‌کنه یك شیء خارجی رو، این‌ها می‌شن درك‌کننده نسبت به خارج. قوایی هستن مُدرکه، که مُدرك از داخل هستن؛ به این‌ها تعبیر شده به حواس باطنی، به اون‌ها تعبیر شده به حواس ظاهری یا حواس خمسه.ذاین قوایی که مُدرك از داخل هستن، این‌ها یا فقط مُدرك هستن، یا این‌که مُدرك که هستن متصرف هم هستن، یعنی تصرف هم انجام می‌دن؛ یعنی علاوه بر این‌که ادراك می‌کنن، تصرف هم در مُدرکات انجام می‌دن. اون‌هایی که فقط مُدرك هستن، دو قوه‌ی مُدرك صُوَر جزئیات هست و مُدرك معانی جزئیه.

اون‌هایی که صُوَر جزئیات هست، این‌ها حس مشترك و مخزن حس مشترك بهش می‌گن خیال. حالا توضیح می‌دم برای حس مشترك چیه خیال چیه.

مُدرك معانی جزئیه هم وهم، و مخزن وهم هم بهش می‌گن حافظه. حس مشترك چیه؟ حس باطنی هست که همه‌ی صُوَر جزئی که توسط حواس خمسه درك شده در اون‌جا جمع می‌شه. یعنی شما وقتی هر چه که می‌بینی، اون صُوَر در یك مرکزی، در یك منبعی، در یك انباری جمع می‌شه؛ به اون می‌گن حس مشترك. حالا فرق نمی‌کنه، گاهی‌اوقات یك چیزی می‌بینی! گاهی‌وقت‌ها یك چیزی می‌شنوی! گاهی‌وقت‌ها یك چیزی رو مزه می‌کنی! گاهی‌وقت‌ها یك بویی رو استشمام می‌کنی! گاهی‌وقت‌ها یك چیزی رو لمس می‌کنی! تمام این صُوَری که با حواس ظاهری به دست آورده شده، تمام این‌ها در حس مشترك جمع می‌شن. ابن‌سینا تشبیهی کرده در مورد حس مشترك؛ ایشون می‌گه که: «حس مشترك همچون حوضی است که حواس ظاهری همچون نهرهایی به آن متصل می‌شوند». یعنی یك استخری هست شما از یك زاویه داری می‌بینی، هر چی که می‌بینی اطلاعات میاد تو حس مشترك. از یك نهر دیگه‌ای که متصل به این استخر هست داری می‌شنوی، تمام این‌ها وارد می‌شه به حس مشترك؛

از یك مجرای دیگه‌ای استشمام می‌کنی، تمام این‌ها وارد می‌شه به حس مشترك؛ از زایه‌ی دیگه‌ای لمس می‌کنی، تمام این‌ها وارد می‌شه به حس مشترك. می‌فرمایند: «حس مشترك همچون حوضی است که حواس ظاهری همچون نهرهایی به آن متصل می‌شوند. یا همانند پادشاهی است که حواس پنج‌گانه در حکم جاسوسان او هستند و اخباری را به او منتقل می‌کنند».

جاسوسانی داره در نقاط مختلف، اطلاعات رو می‌گیرن همه رو میان به پادشاه منتقل می‌کنن، پادشاه همه‌ی این‌ها رو کسب می‌کنه. پس این می‌شه حس مشترك که از قوای باطنی انسان هست. پنج حس داشتیم گفتیم که بینایی، شنوایی، ذائقه، شامه، لامسه این‌ها ظاهری‌اند. هر چی که می‌بینیم این‌ها جمع می‌شه این اطلاعاتی که دیدیم، الان من دارم شما رو می‌بینم، شما بلند می‌شی می‌ری، اما تصویر شما یك جا ذخیره می‌شه، می‌گن کجا ذخیره می‌شه؟ در حس مشترك می‌شه! دیگه شما نیستی که من ببینمت.بعد سری بعد که می‌بینم با توجه به اطلاعاتی که قبلاً کسب شده، می‌گم تو رو می‌شناسم تو فلانی هستی مثلاً! پس این می‌شه حس مشترك! حس مشترك، مُدرك صُوَر جزئی هست. حالا بهتون می‌گم که درك می‌کنه، دراك هست خودش، اون حواس اون صوری که از لحاظ حواس خمسه رسیده و بعد می‌گم که مخزنی داره این حس مشترك. مخزن حس مشترك یا خزانه و بایگانی او، بهش می‌گن خیال.

یعنی پس از آن‌که حس مشترك، تمام صُور جزئیه رو به دست آورد، از طریق حواس ظاهری این‌ها رو درك کرد، صور مزبوره در خیال، در قوه‌ی خیال بایگانی می‌شه، موندگاری پیدا می‌کنه. پس این هم به‌عنوان قوه‌ی دوم؛ اول شد حس مشترك دوم شد خیال. سوم، واهمه هست یا وهم هست، قوه‌ی وهم؛ بعدی واهمه هست. قوه‌ی واهمه، حس باطنی‌ای هست که معانی جزئی رو درك می‌کنه.حالا مقصود از معانی جزئی در این‌جا که داریم صحبت می‌کنیم چیه؟ مثل دوستی و دشمنی! شما با یك نفر دوست هستی با یك نفر دشمنی داری، یك حالتی داری، شکل شما نه ها! شکل شما رفت توی حس مشترك و در ارتباط با خیال. نه این حسی که من نسبت به شما دارم، شما رو مثلاً علاقه دارم یا احساسی ندارم یا بد می‌دونم، دشمن شما رو می‌پندارم!

دوستی و دشمنی به اشخاص که در ذهن، در قالب یك صورت یا شکل منعکس نمی‌شه. یعنی یك چیز صورتی نیست که من یك صورتی از شما بخوام ببینم که بخوام بگم یك چیزی منعکس شده، نه! یك حسی هست، حالتی که دوستی و دشمنی نسبت به اشیاء پیرامون خودم دارم؛ این می‌شه واهمه. قوه‌ی بعدی حافظه هست. حافظه، بایگانی قوه‌ی واهمه هست. یعنی همون دوستی‌ها، دشمنی‌ها، همه‌ی اون معانی جزئی که گفتیم تمام اون‌ها جمع می‌شه در قوه‌ی حافظه؛ پس این‌هم شد قوه‌ی چهارم.

حالا ببینید این حواس باطنی که ما گفتیم، گاهی‌وقت‌ها فقط مُدرك هستن، گاهی‌وقت‌ها هم مُدرکن هم متصرفند. این بحث رو این‌جا می‌خوام مطرح بکنم، می‌تونه تصرف هم تو این‌ها بکنه. در صُوَر و معانی جزئی جمع‌آوری شده در خیال و حافظه تصرف می‌کنه و از ترکیب اون‌ها با یکدیگر صُوَر جدیدی رو به وجود میاره.گفتیم تفاوت حس مشترك چیه؟ حس مشترك جمع می‌کنه اما نمی‌تونی در حس مشترك شما تصرف بکنی. اما وقتی از اون‌جا منتقل می‌شه به خیال شما، یا وقتی از واهمه‌ی شما منتقل می‌شه به حافظه‌ی شما، شما می‌تونی تصرف در این معانی انجام بدی، تصرف در این صُوَر انجام بدی. مثلاً فرض کنید اسب پرنده؛ شما اسب رو با چشم دیدی با حواس خمسه. این وارد شده به چی؟ حس مشترك، تصرف در حس مشترك نکردی؛ از حس مشترك منتقل می‌شه به خیال. پرنده هم دیدی یك عقابی هست این‌جوری داره می‌پره؛ یك شاهینی رو دیدی داره می‌پره. خب این هم دیدی شما، وارد شده این پرنده‌ای که داره می‌پره در حس مشترك شما و وارد شده به قوه‌ی خیال شما. حالا شما علاوه بر این‌که قوه‌ی خیال درك کرده دیگه! پرنده رو درك کرده، این اسب رو هم درك کرده، حالا میاد تصرف می‌کنه، تصرف می‌کنه در این صُوَری که از حس مشترك گرفته، میاد چیکار می‌کنه؟ میاد اسب رو ترکیب می‌کنه با یك پرنده، با یك عقاب، می‌شه اسب پرنده!

لذا این تخیلاتی که ما داریم در نظر می‌گیریم، تصرفاتی که هست، با توجه به محسوساتی که شما داشتی وارد حس مشترك شده و حس مشترك به خیال منتقل کرده، در خیال میاد این‌ها رو با هم ترکیبی کار می‌کنه! یك چیز جدید می‌سازه! مثلاً فرض کن مار رو دیدی مار ده سر! یا مثلاً انسان سه سر! شما واقعاً انسان سه سر ندیدی، اما در تخیل خودت می‌تونی چنین چیزی به وجود بیاری.قوه‌ی تخیل باید در حالت معتدل باشه، اگر معتدل نباشه فرد به یك بیماری روانی مواجه می‌شه! همه‌اش خیالاتی هست! همه‌اش تخیل هست! حتی به این‌جا می‌رسه که گمان می‌کنه اون چیزی که در تخیلش تصرف کرده، خارجیت پیدا کرده! می‌شه تجسم تخیلات! در تخیلش کار کرده، این‌قدر تلقینات داره که فکر می‌کنه یك چیزی رو دیدم می‌گه آقا من یك کسی رو دیدم، می‌گه کسی نیست که! می‌گه من دیدم! فرشته‌ای دیدم! غولی دیدم! آدم دزدی! پلیدی! چنین و چنانی دیدم! لذا یك اموری هست که در دین ما هم توضیح داده شده که انسان بتونه تخیلش رو تعدیل بکنه. و یك نکته‌ای هم که لازم هست عرض بکنم که گاهی‌اوقات کسانی که قوه‌ی تخیل‌شون بالا بره، این‌ها در حقیقت نزدیك می‌شن به تصرف جنیان در وجودشون!

که حالا یك بحث مفصلی هست که مثلاً فرض بکنید که تأکید شده که موسیقی زیاد گوش ندید، موسیقی گوش ندید، اصلاً موسیقی گوش ندید! موسیقی حرام که هیچ، موسیقی زیاد گوش نده یك نفر! چرا؟ به خاطری این‌که اموری موسیقی از اموری هست که قوه‌ی تخیل رو بالا می‌بره!

ببینید موسیقی شاید اولش یك لذت داشته باشه بعد دیگه همه‌اش تو خیالات هست! همه‌اش درگیر خیالات هست! اون صُوَری که داره معانی که داره، اون چیزهایی که داره، همه‌اش داره با همدیگه می‌سازه!زندگیش شده خیالات! دیگه به واقعیت ربطی نداره! اون صُوَر از واقعیت گرفته، اما مسائل دیگه شده خیال در خیال! بعد جن از ناحیه‌ی خیال می‌تونه ورود پیدا کنه! هر چیزی که قوه‌ی خیال رو بالا ببره این خوب نیست! باید تعدیل باشه! هر چیزی!

حالا من گفتم موسیقی، زیاد موسیقی گوش دادن یکیش، مسائلی دیگه هم همچنین، هرچی قوه‌ی خیال رو ببره بالا. خب پس این هم مواردی بود که می‌تونه مُدرك باشه و متصرف باشه. این چیزی که تصرف می‌کنه چیه؟ می‌گن قوه‌ی متصرفه. خودش یك قوه با در نظر گرفته از این‌که ادراك داره و تصرف هم که هست، صرف تصرفش می‌شه قوه‌ی متصرفه. قوه‌ی متصرفه، حالا اگر از سوی قوه‌ی واهمه‌ی نفس حیوانی به تعبیری به کار گرفته شود، می‌شه در خدمت قوه‌ی وهمیه، و تنها در صُوَر و معانی جزئی تصرف کند به این می‌گن چی؟ متخیله.

اگه یادتون باشه گفتیم صُوَر جزئیه کجا میاد؟ در ارتباط با چیه؟ وهم هست؛ صُوَری که از حواس خمسه به دست اومده کجا می‌ره؟ در حس مشترك.

وهم، تمام این اطلاعاتی که داره کجا ذخیره می‌شه؟ در حافظه.حس مشترك تمام این اطلاعاتی که داره کجا ذخیره می‌شه؟ در خیال. در خیال تصرف می‌شه؟ بله! در اطلاعاتی که از وهم به دست آورده تخیل می‌شه؟ بله!

حالا اگر چنان‌چه این مسائلی که می‌گن که در ارتباط با تصرف در وهم باشه، خب می‌گن قوه واهمه‌ی نفس انسانی؛ اگر در صورت‌ها باشه، در صورت‌هایی که وارد حس مشترك شده بهش می‌گن متخیله، اعتبارش متفاوت هست.

اما می‌گن اگر به کار گیرنده‌ی آن، نفس ناطقه‌ی انسانی باشد، یعنی این‌ها در خدمت قوه‌ی ناطقه، خود نفس انسانی باشد، یعنی در امور کلی تصرف کنه، بهش می‌گن مفکّره؛ این‌ها اعتباراتش متفاوت هست. خب این بحث خیلی طولانی هست. اگر خواستن رفقا در بحث نفس‌شناسی در حکمت متعالیه، من یك جلسه‌ی یك ساعته اقسام قوا رو گفتم، اون‌جا مطالب رو توضیح دادم و بعد پنج جلسه نسبت نفس و قوا رو من توضیح دادم. به اون درسگفتار رجوع بکنن؛ بحث‌های فلسفی، اختلاف نظرهای بین حکما، فیلسوفان، تمام این‌ها اون‌جا مطرح هست.